

## اخلاق در نهج البلاغه

آیت الله مشکینی سپاس خدای عظیم را که به ما وجود، عنایت کرد و نعمت عقل و خرد، مرحمت فرمود. سپاس او را که به ما نعمت ایمان داد. و درود ما به روان انبیاء بزرگ الهی، رابطین بین الله و مخلوق. و درود به روان پاک شهدای تاریخ، از اولین شهید تا شهدای امروز و این ساعت. درود به رهبر کبیر انقلاب و درود بر ملت شریف ایران. سخن گفتن در اطراف کتابی مانند نهج البلاغه انسانی عظیم، همانند امیر المؤمنین علی (ع)، خاصه برای فردی مثل بنده، کار مشکلی است. لکن برای این که فتخار حضور در جلسه منتسب به آن مولا را داشته باشم، حاضر شدم. موضوع صحبت ما «اخلاق در نهج البلاغه» است. این جمله بدین معناست که بگوییم این کتاب شریف یا صاحب این کتاب راجع به «اخلاق» و «علم اخلاق» چه نظری دارد، و آیا در این کتاب، راجع به «اخلاق» صحبتی شده است یا نه، و این کتاب توجه به علم «اخلاق» دارد یا نه و اگر این کتاب ناظر به «اخلاق» است، در چه حدودی راجع به این علم یا این موضوع سخن گفته است. تشخیص این معنا که این کتاب، در باره «اخلاق» چه گفته، ابتداء توقف دارد به این که معنای اخلاق را به نحو اجمال تصور کنیم، و از این تصور، تصدیق این معنا که این کتاب در باره «اخلاق» چه نظر دارد، روشن می شود. اخلاق، جمع «خلق» است. روان انسان، حالات و ملکاتی دارد و اخلاق عبارت از «ملکات روان» است. تشخیص اخلاق، توقف دارد به این که سه موضوع را انسان تصور کند:

«روان»، «اخلاق» و «غرض». «روان» انسان، عبارت است از روح انسانی. ابتدا باید به نحو اجمال، سخنی از روان گفته شود و سپس از مفهوم اخلاق که عارض بر «روان» است و آن گاه در این که این عوارض بر این موضوع چه نتایجی دارد. این سه جمله را اگر بتوانم عرضه بدارم، توجه کتاب نهج البلاغه به اخلاق، روشن خواهد شد.

انسان، دارای روانی است. من و شما دارای جوهرهای هستیم غیر از جسم، به نام «روان» که در کتاب الهی و در اخباری که به دست ما رسیده، در باب آن، سخن گفته شده است. گاهی از این جوهره، تعبیر به «روح» شده، تعبیر به «نفس» شده، تعبیر به «قلب» شده، تعبیر به «صدر» شده و تعبیر به «عقل» شده است. یعنی «روان» شما و روح شما پنج تا اسم دارد. این «روان» شما را گاهی «روح» می‌گویند، به این تناسب که بدن شما را او زنده نگه داشته و او سبب حیات بدن شماست. پس او «روح» است:

«لأنَّ الرُّوحَ ما به الحیاةُ الشَّیْءُ». روان شما یک نام دیگرش «نفس» است. شما همان «روان» اید. حقیقت شما عبارت از «روان» شماست. شما آن «روان» تان هستید و آن «روان» شماست. نفس عبارت از حقیقت شیء است. حقیقت شما همان «روان» شما است. و وقتی که آن حقیقت پیدا شد، شما پیدا شده‌اید و تا آن حقیقت باقی است، شما باقی خواهید بود. فلذا روان شما گر چه ازلی نیست ولی ابدی هست، ازلی نیست، یعنی از اوّل آن وقتی که خدا هست، روان شما نیست. خداوند روان شما را خلق کرده است، روان شما حادث است، اما همین روان شما ابدی و همیشگی است: خُلِقْتُمْ لِلْبُقَاةِ وَ لَا لِلْفَنَاءِ. ای بشر خیال نکن که برای مرگ آفریده شده‌ای تو برای بقا و جاودانگی

آفریده شده‌ای. این شما که همیشه هستید، آن روان شماست و آلا این بدن، این لباس چند روزه روان، این لباس را خواهید کند و از این جهان به جهان دیگر خواهید رفت.

آن روان را «نفس» می‌گویند، زیرا که شما آنید و آن، عین شماست. این روان را

«قلب» نیز می‌گویند. یکی از نام‌های روان شما قلب است، زیرا حرکت شما، سکون

شما، قلب و انقلاب شما، و تمام حرکت‌های شما معلول آن است. پس اوست که مقلب

است، اوست که سرتا پا حرکت است. نام روانتان بدین مناسبت «قلب» است. یکی از

نام‌های شما و روان شما «صدر» است، زیرا در حقیقت آن است که در میان سینه

شما است، در اینجا، اسم ظرف بر مظروف اطلاق شده است. یکی از نام‌های روان

شما «عقل» است. «عقل» به معنای قوه آمده است، ولی در اینجا به معنای مدرک است.

یعنی وقتی شما درک می‌کنید، می‌فهمید، قدرت فهم دارید، کلیات را درک می‌کند، آن

روان شماست که درک می‌کند. بنا بر این شما جوهره‌ای دارید به نام روان، به نام

روح، به نام نفس، به نام قلب، به نام صدر و به نام عقل. آن جوهره اوصافی دارد. تا

حال یک بعد از سه بعد اخلاق، عرض شد. اما این روان شما، بر طبق تحقیق علمای

اخلاق، دارای اوصاف و حالات و ملکاتی است. یعنی روان شما چنان است که حالتی

و صفتی به سادگی عارض آن می‌شود و بزودی از بین می‌رود. مثل این که از کسی

خوشتان می‌آید، ساعت دیگر از او بدتان می‌آید. حبّ و بغض از حالات روان

شماست. برخی از اوصاف روان شما، به نام «حالات» خوانده می‌شود. اما برخی

دیگر «ملکات» است، یعنی همیشه هست. به این زودی پیدا نمی‌شود و بزودی هم زایل

نمی‌شود. این اوصاف پایدار را «ملکات» می‌گویند. شما روحتان دارای «ملکه» یعنی عوارض دائمی است. این ملکات انسانی است که «اخلاق» نامیده می‌شود. علما در باره این ملکات، سخنها گفته‌اند، و ملکات روانی انسان را به چندین قسم، تقسیم کرده‌اند. بعضی از ملکات شما «موروثنی» و بعضی «اکتسابی» است. امام صادق می‌فرماید: «فمنه موروثنی و منه کسبی». این ملکات، برخی طبیعی و فطری شماست و خداوند این خاصیت و خوی و ملکه را در روان شما قرار داده است. بعضی از صفات شما کسبی است، زحمت می‌کشید، فعالیت می‌کنید تا این صفت روانی را پیدا می‌کنید. قسم دیگر از ملکات، رذائل و فضائل است. برخی از ملکات شما عبارت از فضائل نفس شماست، جمال روح شماست. زیبایی قیافه روان شما عبارت از فضائل اخلاقی است. برخی از ملکات، رذائل است، صفات‌های زشت است، قیافه کریه روح است. بحث «اخلاق» عبارت از بحث در همین ملکات است. آیا انسان می‌تواند اخلاق فاضله را تحصیل کند، ملکات پسندیده را پیدا کند و آیا می‌تواند ملکات زشت را از خودش دور کند انسان کامل، انسانی است که بکوشد و در خود، ملکات فاضله را ایجاد کند. و آن را که بنحو طبیعی موجود است، تقویت کند. و انسان کامل، انسانی است که بکوشد و آن رذائل را در خود تضعیف کند و تا می‌تواند از بین ببرد. وقتی که انسان کوشید و به آنجا رسید هر چه ملکه فاضله بود بدست آورد، و هر چه رذائل بود از خود دور کرد، آن جاست که یک انسان ملکوتی می‌شود و مصداق: «خليفة الله في الأرض» می‌شود انسان مسجود ملائکه می‌شود، انسان آسمانی می‌شود، انسانی می‌شود که در مراحل

انسانیت تکامل پیدا کرده است. همین مکارم اخلاق است که اگر انسان بکوشد و آن را کسب کند، مصداق بیان پیامبر بزرگ (ص) می شود که می فرماید: «بعثت لأتمم مکارم الاخلاق»: من برای این برانگیخته شدم و انبیاء برای این معنا به سوی بشر فرستاده شدند که روان آنها را در اخلاق، تکامل بخشند، ملکات آنها را ملکات فاضله کنند، رذائل را از وجودشان دور کنند، تا آنجا که آنان خلیفه الهی گردند. تصور نشود، تنها جانشین الله، جدّ اعلاّی ما، حضرت آدم بود، همه ما جانشین الله می توانیم باشیم، همه ما خلیفه الله می توانیم بشویم. مگر روایت به ما نمی گوید: «تخلّقوا باخلاق الله و تأدّبوا باداب الله». ای انسان تو والاتر از این هستی که در این دنیا، در این جهان پست بمانی و علاقه مند به دنیا گردی. تو باید پرواز کنی، متخلّق به اخلاق الهی بشوی. بالجمله، بعد دوم اخلاق، عبارت از تشخیص ملکات و عبارت از «اخلاق روان» است که این ملکات را تشخیص بدهیم و آنها را کسب کنیم. بعد سوم «غرض» است، که در ضمن مطالب گذشته «غرض» هم روشن شد. وقتی انسان بتواند ملکات را تشخیص بدهد، رذائلش را دور کرده، فضایلش را به دست بیاورد و انسان کامل شود، غرض اخلاق را عملی کرده است. بنا بر این، اخلاق، عبارت است از این که توجه به ملکات پیدا کنیم، موضوع ملکات را درک کنیم، غرض از ملکات را درک کنیم. این معنای اخلاق است و نتیجه اخلاق آن است که انسان، یک «انسان کامل» شود. این مقدمه کوتاهی بود برای این که ابتدا ببینیم اخلاق یعنی چه و بعد از آن ببینیم این کتاب عظیم که نهج البلاغه نامیده می شود، راجع به اخلاق چه نظری دارد حال به اختصار جواب این سؤال را

می‌گوئیم: وقتی ما به خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های متعدد نهج البلاغه نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این کتاب عظیم، بخش بزرگی از اخلاق را بیان کرده است. برای این که مدعایم را ثابت کنم جملاتی از نهج البلاغه را به حضورتان عرضه می‌دارم. این کتاب، اخلاق را می‌داند چیست و متوجه است. با توجه به آنچه راجع به علم اخلاق و راجع به مسائل اخلاق گفته شد، یکی از امّات مسائل اخلاق را من عنوان کنم و ببینیم در نهج البلاغه راجع به این موضوع چه سخنی گفته شده است. در علم «اخلاق» این مطلب هست که انسان اگر بخواهد زحمت بکشد و ملکات فاضله‌ای را که برای روح انسانی تصور می‌شود، تحصیل کند و ملکات رذیله را از خود دور کند، نیازمند است به این که از حظوظ و لذتهای بدن خودش چشم پوشی کند تا روحش کمال پیدا کند. توضیح مطلب این است: شما اگر بخواهید یک صفت فاضله را پیدا کنید، صفت شجاعت پیدا کنید، صفت عدالت پیدا کنید، صفت سخاوت پیدا کنید باید مدتها نفستان را در فشار صبر و تزکیه قرار بدهید، از شهوات خودداری کنید و از حظوظ و راحتیها و لذتها بکاهید تا یک صفت فاضله‌ای را در روحتان ایجاد کنید. و هم چنین باید تا می‌توانید از هواها و لذتهای نفسانی خود بکاهید تا یک صفت رذیله‌ای را از خود دور کنید. اصولاً پیدا کردن هر یک از صفات فاضله، موقوف است به این که شما از هواهای خودتان و از لذتهای خودتان کسر کنید. به دست آوردن کمالات نفسانی، کمال روح و تکامل روح شما توقف دارد به این که از حظوظ بدن و از لذتهای بدن کسر کنید. و هر چه از این بیشتر کسر کنید، به کمال روحتان بیشتر افزوده‌اید، و

اسلام برای این امر، برنامه خاصی درست کرده است. علی (ع) این مطلب عظیم را در دو جمله بیان فرموده است. آن حضرت در ضمن خطبه ۱۸۳ با یک عبارت رسا و قلیل اللفظ ولی پرمحتوی، این معنا را روشن کرده و می‌فرماید: خذوا من اجسادکم فجدوا بها علی انفسکم. از اجسادتان بگیرید، از اجسادتان کسر کنید و به روحتان و بر نفستان منت بگذارید و آن را به کمال برسانید. این جمله رسای علی (ع) عبارت از یک موضوع کلی علم اخلاق است: ای انسانی که می‌خواهی تعالی پیدا کنی: یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا وَ خَدْوًا مِنْ أَجْسَادِكُمْ: راه تعالی و تکامل روح این است. باید از جسد بگیرد و به روان بیفزاید. این، خود، یکی از مهمترین مسائل اخلاق است که علی (ع) با یک جمله بیان کرده است. مسئله دیگر این است که گفته‌اند: اگر انسان بخواهد که روحش ترقی پیدا کند، باید به بدن سختی بدهد، به بدن فشار وارد کند. مثال می‌آورند که روح و بدن انسانی مانند دو کفه ترازو هستند. اگر این کفه پایین بیاید، آن کفه بالا می‌رود. شدت و فشار بر بدن، تکامل روح می‌آورد. راحتی بر بدن تنزل روح می‌آورد، چه انسان مذهبی باشد و چه انسان غیر مذهبی. شما برنامه کار مرتاضین هند را ملاحظه کنید. آنها به بدن ریاضت می‌دهند تا روحشان آن چنان قوی می‌شود که فی المثل وقتی از ایران به هند سفر کنید و در برابرشان بایستید، تا شما را دیدند شما را به نام و اسم و لقب یاد می‌کنند و از خانه و لانه و زندگیتان خبر می‌دهند. البته اسلام این نوع ریاضت‌ها را تجویز نمی‌کند. اسلام اعمال و ریاضتهای خاصی را وسیله تزکیه و تکامل نفس انسان می‌شناسد و می‌فرماید: وَ

أَمَّا هِيَ نَفْسِي أَرُوْضُهَا بِالتَّقْوَىٰ أَيْنَ نَفْسٍ مِّنْ أَسْتِ كِهَ أَن رَا بِا تَقْوَىٰ رِيَاضَتِ مِي دَهْمِ .  
یعنی همه ریاضتها و تحمل سختی و فشار برای تکمیل روح، در اسلام امضاء نشده است. بلکه آنچه امضاء شده است، ریاضتهای خاصی است. انجام واجبات، ریاضت

است ترک محرّمات، ریاضت است یک قدم بالاتر انجام مستحبات، ریاضت است ترک مکروهات، ریاضت است. علی (ع) می فرماید: با تقوی باید بدن و نفس را ریاضت داد

تا انسان، مقام کمال مطلوب را پیدا کند. اینها خصوصیات از امّات مسائل اخلاقی

است. علی (ع)، در نهج البلاغه، از «صبر»، «رحمت»، «رجاء» و غیره صحبت کرده، و

نیز از صفات «کبر»، «حسد»، «بخل»، «جرم» و غیر آن صحبت فرموده است، که اگر

دقت کنیم، می بینیم علمای علم اخلاق - با همه نظریاتی که ابراز کرده اند - به نکاتی که

علی (ع) در ضمن کلماتش بیان کرده متعرض نشده اند. خداوند به ما توفیق تخلّق به

اخلاق الهی را عطا فرماید. و السلام علیکم و رحمة الله

### **نظر مولا علی راجع به اخلاق و علم اخلاق در نهج البلاغه**

موضوع ما «اخلاق در نهج البلاغه» است. این جمله بدین معناست که بگوئیم این کتاب

شریف یا صاحب این کتاب راجع به «اخلاق» و «علم اخلاق» چه نظری دارد، و آیا در

این کتاب، راجع به «اخلاق» صحبتی شده است یا نه، و این کتاب توجه به علم «اخلاق»

دارد یا نه و اگر این کتاب ناظر به «اخلاق» است، در چه حدودی راجع به این علم یا

این موضوع سخن گفته است. تشخیص این معنا که این کتاب، درباره «اخلاق» چه



گفته، ابتداء توقف دارد به این که معنای اخلاق را به نحو اجمال تصور کنیم، و از این تصور، تصدیق این معنا که این کتاب در باره‌ی «اخلاق» چه نظر دارد، روشن می‌شود.

اخلاق، معنی «خلق» است. روان انسان، حالات و ملکاتی دارد و اخلاق عبارت از «ملکات روان» است. تشخیص اخلاق، توقف دارد به این که سه موضوع را انسان تصور کند: «روان»، «اخلاق» و «غرض». «روان» انسان، عبارت است از روح انسانی. ابتدا باید به نحو اجمال، سخنی از روان گفته شود و سپس از مفهوم اخلاق که عارض بر «روان» است و آن گاه در این که این عوارض بر این موضوع چه نتایج آرد. این سه جمله را اگر بتوانم عرضه بدارم، توجه کتاب نهج‌البلاغه به اخلاق، روشن خواهد شد.

انسان، دارای روانی است. من و شما دارای جوهره‌ای هستیم غیر از جسم، به نام «روان» که در کتاب الهی و در اخباری که به دست ما رسیده، در باب آن، سخن گفته شده است. گاهی از این جوهره، تعبیر به «روح» شده، تعبیر «به نفس» شده، تعبیر به «قلب» شده، تعبیر به «صدر» شده و تعبیر به «عقل» شده است. یعنی «روان» شما و روح شما پنج اسم دارد.

این «روان» شما را گاهی «روح» می‌گویند، به این تناسب که بدن شما را او زنده نگهداشته و او سبب حیات بدن شماست. پس او «روح» است: «لان الروح ما به الحياه لاشی».

روان شما یک نام دیگرش «نفس» است. شما همان «روان» اید. حقیقت شما عبارت از «روان» شاست. شما آن «روان» تان هستید و آن «روان» شماست. نفس عبارت از حقیقت شیء است. حقیقت شما همان «روان» شماست. و وقتی که آن حقیقت پیدا شد، شما پیدا شده‌اید و تا آن حقیقت باقی است، شما باقی خواهید بود. فلذا روان شما گر چه ازلی نیست ولی ابدی هست، ازلی نیست، یعنی از اول آن وقتی که خدا هست، روان شما نیست. خداوند روان شما را خلق کرده است، روا شما حادث است، اما همین روان شما ابدی و همیشگی است: «خلقتم للبقاء و لا للقناء».

ای بشر! خیال نکن که برای مرگ آفریده شده‌ای، تو برای بقا و جاودانگی آفریده شده‌ای. این شما که همیشه هستید، آن روان شماست و الا این بدن، این لباس چند روزه‌ی روان، این لباس را خواهید کند و از این جهان به جهان دیگر خواهید رفت. آن روان را «نفس» می‌گویند، زیرا که شما آنید و آن، عین شماست. این روان را «قلب» نیز می‌گویند. یکی از نام‌های روان شما قلب است،

زیرا حرکت شما، سکون شما، قلب و انقلاب شما، و تمام حرکت‌های شما معلول آن است. پس اوست که مقلب است، اوست که سر تا پا حرکت است. نام روانتان بدین مناسبت «قلب» است.

یکی از نام‌های شما و روان شما «صدر» است، زیرا در حقیقت آن است که در میان سینه‌ی شما است، در این جا، اسم ظرف بر مظروف اطلاق شده است.

یکی از نام‌های روان شما «عقل» است. «عقل» به معنای قوه آمده است، ولی در این جا به معنای مدرک است. یعنی وقتی شما درک می‌کنید، می‌فهمید، قدرت فهم دارید، کلیات را درک می‌کند، آن روان شماست که درک می‌کند.

بنابراین شما جوهره‌ای دارید به نام روان، به نام ورح، به نام نفس، به نام قلب، به نام صدر و به نام عقل. آن جوهره اوصافی دارد. تا حال یک بعد از سه بعد اخلاق، عرض شد.

اما این روان شما، بر طبق تحقیق علمای اخلاق، دارای اوصاف و حالات و ملکاتی

است. یعنی روان شما چنان است که حالتی و صفتی به سادگی عارض آن می‌شود و

بزودی از بین می‌رود. مثل این که از کسی خوشتان می‌آید، ساعت دیگر از او بدتان

می‌آید. حب و بغض از حالات روان شماست. برخی از اوصاف روان شما، به نام

«حالات» خوانده می‌شود. اما برخی دیگر «ملکات» است، یعنی همیشه هست. به این

زودی پیدا نمی‌شود و بزودی هم زایل نمی‌شود. این اوصاف پایدار را «ملکات»

می‌گویند. شما روحتان دارای «ملکه» یعنی عوارض دائمی است. این ملکات انسانی است که «اخلاق» نامیده می‌شود.

علما درباره‌ی این ملکات، سخنها گفته‌اند، و ملکات روانی انسان را به چندین قسم،

تقسیم کرده‌اند. بعضی از ملکات شما «موروثی» و بعضی «اکتسابی» است. امام

صادق می‌فرماید: «فمنه موروثی و منه کسبی». این ملکات، برخی طبیعی و فطری

شماست و خداوند این خاصیت و خوی و ملکه را در روان شما قرار داده است.

بعضی از صفت کسبی است، زحمت می‌کشید، فعالیت می‌کنید تا این صفت روانی را

پیدا می‌کنید.

قسم دیگر از ملکات، رذائل و فضائل است. برخی از ملکات شما عبارت از فضائل

نفس شماست، جمال روح شماست. زیبایی قیافه‌ی بروان شما عبارت از فضائل

اخلاقی است. برخی از ملکات، رذائل است، صفت‌های زشت است، قیافه‌ی کریه روح

است. بحث «اخلاق» عبارت از بحث در همین ملکات است.

آیا انسان می‌تواند اخلاق فاضله را تحصیل کند، ملکات پسندیده را پیدا کند؟ و آیا

می‌تواند ملکات زشت را از خودش دور کند؟ انسان کامل، انسانی است که بکوشد و

در خود، ملکات فاضله را ایجاد کند. و آن را که بنحو طبیعی موجود است، تقویت کند.

و انسان کامل، انسانی است که بکوشد و آن رذائل را در خود تضعیف کند و تا

می‌تواند از بین ببرد. وقتی که انسان کوشید و به آنجا رسید هر چه ملکه‌ی فاضله

بود به سدت آورد، و هر چه رذائل بود از خود دور کرد، آنجاست که یک انسان ملکوتی می شود و مصداق: «خليفة الله في الارض» می شود، انسان مسجود ملائکه می شود، انسان آسمانی می شود، انسانی می شو که در مراحل انسانیت تکامل پیدا کرده است. همین مکارم اخلاق است که اگر انسان بکوشد و آن را کسب کند، مصداق بیان پیامبر بزرگ (ص) می شود که می فرماید: «بعثت لاتمم مكارم الاخلاق»: من برای این برانگیخته شدم و انبیاء برای این معنا به سوی بشر فرستاده شدند که روان آنها را در اخلاق، تکامل بخشند، ملکات آنها را ملکات فاضله کنند، رذائل را از وجودشان دور کنند، تا آن جا که آنان خلیفه‌ی الهی گردند. تصور نشود، تنها جانشین الله، جد اعلای ما، حضرت آدم بود، همه‌ی ما جانشین الله می توانیم باشیم، همه‌ی ما خلیفه الله می توانیم بشویم. مگر روایت به ما نمی گوید: «تخلفوا باخلاق الله و تادبوا باداب الله.»؟ ای انسان تو والاتر از این هستی که در این دنیا، در این جهان پست بمانی و علاقه مند به دنیا گردی. تو باید پرواز کنی، متعلق به اخلاق الهی بشوی. بالجمله، بعد دوم اخلاق، عبارت از تشخیص ملکات و عبارت از «اخلاق روان» است که این ملکات را تشخیص بدهیم و آنها را کسب کنیم.

بعد سوم «غرض» است، که در ضمن مطالب گذشته «غرض» هم روشن شد. وقتی انسان بتواند ملکات را تشخیص بدهد، رذائلش را دور کرده، فضائلش را به دست بیاورد و انسان کامل شود، غرض اخلاق را عملی کرده است.

بنابراین، اخلاق، عبارت است از این که توجه به ملکات پیدا کنیم، موضوع ملکات را درک کنیم، غرض از ملکات را درک کنیم. این معنای اخلاق است و نتیجه‌ی اخلاق آن است که انسان، یک «انسان کامل» شود.

این مقدمه‌ی کوتاهی بود برای این که ابتدا ببینیم اخلاق یعنی چه و بعد از آن ببینیم این کتاب عظیم که نهج‌البلاغه نامیده می‌شود، راجع به اخلاق چه نظری دارد؟ حال به اختصار جواب این سوال را می‌گوئیم:

وقتی ما به خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های متعدد نهج‌البلاغه نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این کتاب عظیم، بخش بزرگی از اخلاق را بیان کرده است. برای این که مدعایم را ثابت کنم جملاتی از نهج‌البلاغه را به حضورتان عرضه می‌دارم. این کتاب، اخلاق را می‌داند چیست و متوجه است. با توجه به آنچه راجع به علم اخلاق و راجه به مسائل اخلاق گفته شد، یکی از امهات مسائل اخلاق را من عنوان کنم و ببینیم در نهج‌البلاغه راجع به این موضوع چه سخنی گفته شده است.

در علم «اخلاق» این مطلب هست که انسان اگر بخواهد زحمت بکشد و ملکات فاضله‌ای را که برای روح انسان تصور می‌شود، تحصیل کند و ملکات رذیله را از خود دور کند، نیازمند است به این که از حظوظ و لذتهای بدن خودش چشم پوشی کند تا روحش کمال پیدا کند. توضیح مطلب این است:

شما اگر بخواهید یک صفت فاضله را پیدا کنید، صفت شجاعت پیدا کنید، صفت عدالت پیدا کنید، صفت سخاوت پیدا کنید، باید مدتها نفستان را در فشار صبر و تزکیه قرار بدهید، از شهوات خود داری کنید و از حظوظ و راحتها و لذتها بکاهید تا یک صفت فاضله‌ای را در روحتان ایجاد کنید. و هم چنین باید تا می‌توانید از هواها و لذتهای نفسانی خود بکاهید تا یک صفت رذیله‌ای را از خود دور کنید. اصولاً پیدا کردن هر یک از صفات فاضله، موقوف است به این که شما از هواهای خودتان و از لذتهای خودتان کسر کنید. به دست آوردن کمالات نفسانی، کمال روح و تکامل روح شما توقف دارد به این که از حظوظ بدن و از لذتهای بدن کسر کنید. و هر چه از این بیشتر کسر کنید، به کمال روحتان بیشتر افزوده‌اید، و اسلام برای این امر، برنامه خاصی درست کرده است.

علی (ع) این مطلب عظیم را در دو جمله بیان فرموده است. آن حضرت در ضمن خطبه‌ی ۱۸۳ با یک عبارت رسا و قلیل‌اللفظ ولی پر محتوی، این معنای روشن کرده و می‌فرماید:

خذوا من اجسادکم فجودا بها علی انفسکم.

از اجسادتان بگیرید، از اجسادتان کسر کنید و به روحتان و بر نفستان منت بگذارید و آن را به کمال برسانید.

این جمله‌ی رسای علی (ع) عبارت از یک موضوع کلی علم اخلاق است: ای انسانی که می‌خواهی تعالی پیدا کنی: «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا» و «خذوا من اجسادکم»: راه تعالی و تکامل روح این است. باید از جسد بگریید و به روان بیفزائید. این، خود، یکی از مهمترین مسائل اخلاق است که علی (ع) با یک جمله بیان کرده است.

مسئله دیگر این است که گفته‌اند: اگر انسان بخواهد که روحش ترقی پیدا کند، باید به بدن سختی بدهد، به بدن فشار وارد کند. مثال می‌آورند که روح و بدن انسانی مانند دو کفه‌ی ترازو هستند. اگر این کفه پایین بیاید، آن کفه بالا می‌رود. شدت و فشار بر بدن، تکامل روح می‌آورد. راحتی بر بدن تنزل روح می‌آورد، چه انسان مذهبی باشد و چه انسان غیر مذهبی. شما برنامه کار مرتاضین هند را ملاحظه کنید. آنها به ریاضیت می‌دهند تا روحشان آن چنان قوی می‌شود که فی المثل وقتی از ایران به هند سفر کنید و در برابرشان بایستید، تا شما را دیدند شما را به نام و اسم و لقب یاد می‌کنند و از خانه و لانه و زندگیتان خبر می‌دهند. البته اسلام این نوع ریاضیت‌ها را تجویز نمی‌کند. اسلام اعمال و ریاضیتهای خاصی را وسیله‌ی تزکیه و تکامل نفس انسان می‌شناسد و می‌فرماید:

و انما هی نفس اروضها بالتقوی

این نفس من است که آن را با تقوی ریاضت می‌دهم.



یعنی همه ریاضیتها و تحمل سختی و فشار برای تکمیل روح، در اسلام امضاء نشده است. بلکه آنچه امضاء شده است، ریاضتهای خاصی است. انجام واجبات، ریاضت است، ترک محرّمات، ریاضت است، یک قدم بالاتر انجام مستحبات، ریاضت است،

ترک مکروهات، ریاضت است. علی (ع) می فرماید: با تقوی باید بدن و نفس را ریاضت داد تا انسان، مقام کمال مطلوب را پیدا کند.

اینها خصوصیتی از امهات مسائل اخلاقی است. علی (ع)، در نهج البلاغه، اهز «صبر»، «رحمت»، «رجاء» و غیره صحبت کرده، و نیز از صفات «کبر»، «حسد»، «بخل»، «جرم» و غیر آن صحبت فرموده است، که اگر دقت کنیم،

می بینیم علمای علم اخلاق - با همه ی نظریاتی که ابراز کرده اند - به نکاتی که علی (ع) در ضمن کلماتش بیان کرده متعرض نشده اند. خداوند به ما توفیق تخلق به اخلاق الهی را عطا فرماید.